

سَمَن گرایي: سیاست‌های بخش سوم

بنجامین. ی. فونگ و ملیسا ناشک

ترجمه‌ی پروانه قاسمیان



اشاره

در روزهای اخیر و در شرایط خیزش تشنگان در خوزستان، پیشنهاد حیرت‌انگیزی از سوی برخی چهره‌های «خبر» فعال در شبکه‌های اجتماعی مبنی بر جمع‌آوری پول برای ارسال آب معدنی به خوزستان تشنه شنیده شد. گویی با چنین راهکاری می‌توان مشکل خشکسالی و میلیاردها متر مکعب آب برای این سرزمین تشنه را برطرف کرد. اما چنین پیشنهادی صرفاً ناشی از ناآگاهی اذهان ساده، ولو خوش‌نیت، نیست. پیشنهادهایی از این دست حاصل یک ایدئولوژی است که ان‌جی‌اویسم یا سَمَن‌گرایی نامیده می‌شود. چنین رویکردی علاوه بر سلب مسئولیت از دولت‌ها برای تأمین و رفاه اجتماعی، شیوهی خاصی از تفکر را ترویج می‌کند که به جای نگاه به ساختارهای بنیادی قدرت در جامعه، تلاش می‌کند انرژی معطوف به اصلاح امور در میان شهروندان را به آن مجاری هدایت کند که ساختار قدرت را به چالش نمی‌کشد و عوامل موجد فقر و نابه‌سامانی در این ساختارهای معیوب را نادیده می‌گیرد. مقاله‌ی حاضر بخشی از مقاله‌ی بسیار مفصل نویسندگان در نقد رویکردهایی است که منجر به حاکمیت چنین دیدگاه‌هایی در دهه‌های اخیر شده است. «نقد اقتصاد سیاسی»

سازمان‌های به‌اصطلاح مردم‌نهاد و غیردولتی NGOs، علاوه بر تقویت نفوذ بخش خصوصی بر نهادهای رفاه اجتماعی، شیوهی خاصی از حل مشکلات اجتماعی را ایجاد می‌کنند که ساختارهای بنیادی سرمایه‌داری را به چالش نمی‌کشد. چپ امروز باید خود را از کنترل نامحسوس این شکل «پول در سیاست» که کم‌تر بررسی شده است خلاص کند.

اخیراً اتفاقی برایم افتاد که مرا به یاد هیاهوی زن ثروتمندی انداخت، من او را یک بار در نیویورک ملاقات کرده بودم. «سوسیالیسم! آیا این کار مؤسسات خیریه را از بین نمی‌برد؟ بدون خیریه‌ها چه باید می‌کردیم؟ من کار برای فقرا را بیش از هر کار دیگری دوست دارم.» لینکلن استفنس

در سال ۲۰۱۵، "مارک دودزیچ" و "آدولف رید جونیور" با تأسف اظهار کردند: اگر «منظور ما از چپ، منطقاً مجموعه‌ای منسجم از ایده‌ها، برنامه‌ها و سیاست‌های طبقاتی و ضد سرمایه‌داری است که توسط گروهی از رهبران و فعالانی که در سخنرانی‌ها و بسیج مردم در حوزه‌های انتخابیه با ابعاد وسیع اعلام می‌شود،» پس «در ایالات متحده کار دیگری باقی نمانده و برای هیچ نسلی نیز باقی نمی‌ماند.»^۱ اندکی بعد بود که چپ در اولین کارزار برنی سندرز به هوش آمد، اما اکنون، پس از یک دوره‌ی کوتاه سرخوشی ناشی از احیای پوپولیستی، با آگاهی دلسرد کننده‌ای، طوری متنبه شد که بنا به گفته‌ی "مَت کارپ"، «بعد از برنی، چپ‌ها سرانجام آن قدر قدرت پیدا کردند که بفهمند چپ، در واقع چقدر ضعیف است.»^۲

برای درک ماهیت این ضعف، لازم است هم با تحولات گسترده‌ی سیاسی - اقتصادی دوره‌ی نولیبرالی که امروز کار چپ را دشوارتر کرده است و هم با تغییرات داخلی در ترکیب چپ و جهت‌گیری‌های سیاسی آن دست‌وپنجه نرم کنیم. همان‌طور که سازمان‌های طبقه‌ی کارگر از نظر اندازه و قدرت تنزل یافته‌اند، چپ‌ها به طور فزاینده‌ای تحت سلطه‌ی گروه‌های نخبه، به‌ویژه طبقات متوسط تحصیل کرده قرار گرفته‌اند. بخش‌های خاصی از علوم انسانی و علوم اجتماعی در دانشگاه‌ها، از قطب‌های مهم در این تغییر بوده است. بخش مرتبط دیگر، بخش درحال رشد سازمان‌های غیردولتی است، که در چند دهه‌ی گذشته بسیار گسترش یافته است، درست در

^۱ Mark Dudzic and Adolph Reed Jr, "The Crisis of Labour and the Left in the United States," *Socialist Register* 51 (2015), 351-2.

^۲ Matt Karp, "Bernie Sanders's Five-Year War," *Jacobin* 38 (Summer 2020).

همان فضاهایی که پیش از این اتحادیه‌ها، سازمان‌ها با اعضای بی‌شمار و احزاب سیاسی اشغال کرده بودند.

همانطور که بسیاری از منتقدان پیش از ما متذکر شده‌اند، سازمان‌های مردم‌نها (NGO) تمایل دارند رویکرد خاصی را برای حل مشکلات اجتماعی اشاعه دهند که اغلب سَمَن‌گرایی "NGOism" یا «کنشگرایی» نامیده می‌شود.^۱ - در دهه‌ی ۱۹۶۰ بود که پایه‌گذاران سازمان‌های غیردولتی و کنشگران جنبش‌های اجتماعی صمیمی‌تر شدند و به‌هم پیوستند و تأثیرگذار شدند. بنیادها که جهان را پرآشوب می‌دیدند و می‌خواستند آن را در جهت «راست» هدایت کنند، به‌طور مستقیم‌تری هم به تخفیف بیماری‌های اجتماعی و هم به تشدید «کنش سیاسی» دست زدند (حرکت‌هایی که منجر به ظهور بنیادهای محافظه‌کار شد که امروز لیبرال‌ها از آن ابراز تأسف می‌کنند).^۲ گروه‌های چپ بازی خوردند و به‌نوبه‌ی خود، نهادهای غیرانتفاعی را نه‌تنها به عنوان یک استراتژی سیاسی متناسب بلکه همچنین به‌عنوان یک استراتژی مشروع مشاهده کردند.^۳ پول، نفوذ به همراه داشت و نفوذ، یک فرهنگ سیاسی جدید که هر چند به‌آرامی اما بااطمینان از منقاد کردن افراد به میدان آمد.^۴

با مایکل بارکر موافقیم که «توجه سیاسی بسیار کم به چپ باعث شد بر تأثیر مخرب بنیادها (و به‌ویژه بنیادهای لیبرالی) در قلمرو سیاسی» توجه نشود. ما امروز به نقش حیاتی چپ برای شناسایی حضور سَمَن‌ها، به حداقل رساندن تأثیر آن و در

^۱ Liza Featherstone, Doug Henwood, and Christian Parenti, "Action Will Be Taken": Left Anti-Intellectualism and Its Discontents," *Left Business Observer* (accessed March 30, 2021), leftbusinessobserver..

^۲ برای مثال، ن.ک.

Nancy MacLean, *Democracy in Chains: The Deep History of the Radical Right's Stealth Plan for America* (New York: Viking Press, 2017).

^۳ Clayborne Carson, *In Struggle: SNCC and the Black Awakening of the 1960s* (Cambridge: Harvard University Press, 1995 [1981]).

^۴ Joan Roelofs, *Foundations and Public Policy: The Mask of Pluralism* (Albany: SUNY Press, 2003), 121.

نتیجه‌رهایی از کنترل ظریف این شکل کم‌تر مطالعه شده‌ی حضور «پول در سیاست» نیاز داریم. در این راستا، این مقاله قصد دارد ویژگی‌های خاص «سَمَن‌گرایی» را تعریف کنیم، مفهومی که معمولاً مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما از نظر ما، هیچ‌کجا به طور نظام‌مند توصیف نشده است.

استدلال اصلی ما دوگانه است: نخست آن که فعالیت سَمَن‌ها (سازمان‌های غیردولتی) برای تقویت نفوذ بخش خصوصی بر نهادهای رفاه اجتماعی است. و دوم نیز آن که منطق نهادین آنها فرهنگ سیاسی خاصی ایجاد می‌کند که سرشار از لفاظی‌های رادیکال است، اما ساختارهای اساسی سرمایه‌داری را به چالش نمی‌کشد و نمی‌تواند به چالش کشد. ما تا حد زیادی با "جوآن رولافس" موافق هستیم که بخش سوم «لایه‌ای محافظ» برای جامعه‌ی سرمایه‌داری فراهم می‌کند^۱ - با شروع مجدد کمبودهای ناشی از رکود صنعتی، کالاها و خدماتی که بازار نمی‌تواند مهیا کند و خاموش کردن انتقادات نسبت به اَبَرشرکت‌ها - سهم ما در اینجا توضیح این است که چگونه محدودیت‌های داخلی «بخش» (سوم) به‌مثابه یک کل، ایده‌ی سَمَن‌گرایی (NGOism) نوعی «راه‌حل» برای مشکلات اجتماعی به‌وجود می‌آورد که در نهایت به وضعیت موجود کمک می‌کند. بخش اول تاریخچه‌ی اساسی «بخش سوم» در ایالات متحده را ارائه می‌دهد. مورد دوم انگیزه‌های ساختاری مربوط به سَمَن‌گرایی را توصیف می‌کند، و سوم ویژگی‌های اصلی آن را مشخص می‌کند. ما با لحاظ کردن پیامدهای مربوط به چپ نتیجه‌گیری می‌کنیم.

نکته‌ی آخر آن که در این مقاله اصطلاحات سازمان‌های مردم‌نهاد و «بخش سوم» و «بخش غیرانتفاعی» را مترادف یکدیگر به کار خواهیم برد؛ برای ارجاع به مؤسسه‌ای از سوی مجزا از دولت، و از سوی دیگر جدا از صنعت سودآور.^۲ بنیادهای بزرگ و چندمنظوره در سازماندهی بخش سوم اهمیت محوری دارند، به همان اندازه که گرفتن پول از بنیادهای بزرگ برای سازمان‌های مردم‌نهاد طبیعی به شمار می‌آید و

^۱ Roelofs, Foundations and Public Policy, 21.

^۲مقایسه کنید با

برای حیات سازمان‌های غیرانتفاعی لازم است. چنان‌که "نینا الیاسوف" در مورد کارگران بخش غیرانتفاعی می‌گوید، «وابستگی آنان و بودجه‌ی سازمانی‌شان به اندازه‌ی نام آنها مهم است.»^۱ بنیادها با ارائه‌ی بیشترین مشارکت در اجتماع و همچنین با فعالیت خود به‌مثابه منبع اصلی شبکه‌های سازمانی و کمک‌های فنی، تأثیر غیرقانونی بر پروژه‌های غیرانتفاعی دارند.^۲ به همین دلیل است که ما در مورد بخش سوم که شامل سازمان‌های غیرانتفاعی و بنیادهای تأمین مالی آنهاست، بحث داریم. ولو این که نوشتارهای مرتبط با آنها مستقل از یکدیگر اما مرتبط با هم است.

پیوند با منبع اصلی:

[NGOism: The Politics of the Third Sector](#)

^۱ Nina Eliasoph, *Making Volunteers: Civic Life After Welfare's End* (Princeton: Princeton University Press, 2011), 116

^۲ Mark Dowie, *American Foundations: An Investigative History* (Cambridge, MA: The MIT Press, 2001), 3.